وقتی قاهره از ریاض فاصله می‌گیرد

# دشمنی با متحدی قدیمی

اعلام این حرف از «سامح شکری»، وزیر خارجه مصر، مبنی‌براینکه کشورش نسبت به مسائل سوریه با عربستان سعودی اختلاف نظر دارد، کار عجیبی نبود. در واقع مسئله عجیب، تأخیر در اعلام اختلاف نظری بود که از مدت‌ها پیش بین دو کشور بروز کرده بود. نکته عجیب‌تر اینکه، طرفین باوجود داشتن چنین اختلافاتی، همچنان تأکید دارند تا در رسانه‌ها از ائتلاف و اتحاد خود سخن بگویند و مثلا با سفر «ملک‌سلمان» به قاهره، نشان دهند روابط دو کشور در بالاترین سطح است.

**ائتلافی مرحله‌ای**

دشمنی با گروه «اخوان‌المسلمین»، رابطه بین مصر و عربستان سعودی را گرم کرد؛ به‌نحوی‌که می‌شود گفت تنها نقطه مشترک طرفین همین مسئله بود و در سایر مسائل منطقه‌ای، با یکدیگر اختلافاتی جدی داشتند. در آن زمان، عربستان سعودی احساس می‌کرد «عبدالفتاح السیسی» قادر است اخوان‌المسلمین را از صحنه سیاست منطقه برای همیشه حذف کند. این امر موجب سرکوب هرگونه تلاش اخوانی‌ها در همه منطقه شده و در مجموع، یک رقیب ایدئولوژیک قدرتمند را از صحنه خارج می‌کرد. بر همین اساس بود که عبدالفتاح السیسی از حمایت اقتصادی و سیاسی کامل عربستان برخوردار شد تا بتواند پروژه کودتای خود را به پیش برده و نظام حکومتی‌اش را تثبیت کند.

تصمیم‌گیران در ریاض، همچنین بر این باور بودند که حمایت سیاسی و اقتصادی از السیسی، موجب خواهد شد او در آینده، به‌ویژه در موضوعاتی مانند یمن و سوریه، با عربستان همراه شود. در مقابل، السیسی نیز می‌دانست با فروپاشی سوریه و تخریب عراق از سه ضلع مثلث ارتش‌های منطقه، تنها مصر است که همچنان به قوت خود باقی مانده است. اما حوادث بعدی منطقه آشکار کرد مسائل بسیار پیچیده‌تر از آنی است که تصور می‌شود؛ به‌گونه‌ای که رفته‌رفته معلوم شد نمی‌توان روابط ریاض و قاهره را صرفا محدود به مسئله اخوان‌المسلمین کرد.

از سوی دیگر، ریاض در دوران ملک‌سلمان دریافت رویارویی با محور ایران در منطقه، نیازمند یک استراتژی جدید و ائتلاف‌هایی گسترده‌تر از قاهره است. بنابراین ریاض بیشتر به سمت قطر و ترکیه متمایل شد و به‌همین‌ترتیب موضع عربستان نسبت به اخوان‌المسلمین نیز «بازتر» شد. حتی ریاض «تجمع یمنی‌الاصلاح» را که شاخه‌ای از اخوان‌المسلمین در یمن بود، به خود متمایل کرد و تلاش کرد از آن برای مقابله با حوثی‌ها در یمن، استفاده کند. از سوی دیگر، السیسی نیز متوجه شد برای بقای حکومت نظامی خود، باید ائتلافی بین‌المللی علیه اخوان‌المسلمین در سوریه، یمن و لیبی داشته باشد و تحقق این هدف، فراتر از خط قرمزهای عربستان سعودی می‌رفت.

**منشأ اختلافات**

شدت اختلافات ابتدا بر سر سوریه شروع شد؛ زیرا قاهره تمایل داشت نگرشی را دنبال کند که به مواضع ایران نزدیک‌تر بود تا موضع کشورهای عرب خلیج‌فارس، به‌ویژه عربستان و قطر. قاهره خواستار راه‌حل سیاسی در سوریه شد تا تجربه سقوط نظام در لیبی، در سوریه تکرار نشود. این کشور به مرور به موضع ایران و روسیه نزدیک‌تر شد که محور آن بر اساس راه‌حل سیاسی و شریک‌کردن «بشار اسد» در گفت‌وگوها استوار بود. حال آنکه ریاض و دولت‌های حوزه خلیج‌فارس، معتقد بودند بشار اسد و نظامش، هر دو بخشی از مشکل بوده و باید برچیده شوند. در شرایطی که دوحه و ریاض از گروه‌های شبه‌نظامی در سوریه حمایت می‌کردند، قاهره به سمت حمایت از ارتش سوریه گرایش پیدا کرده و اقدامات ارتش سوریه تحت عنوان مبارزه با تروریسم را تأیید کرد.

شکاف بین طرفین وقتی بیشتر شد که قاهره سعی کرد خلاف تصمیمات ائتلاف سیاسی مخالفان دولت سوریه، دیدگاه دیگری را ارائه کند که در آن، نظام حاکم بر سوریه و مخالفان به یک همزیستی مسالمت‌آمیز روی می‌آوردند. این تلاش‌ها به‌شدت ریاض را عصبانی کرد و تصمیم گرفت نشست مخالفان سوری را این بار در ریاض برگزار کند. عربستان همچنین بر دیدگاهی تأکید داشت که عکس کنفرانس‌های مسکو و قاهره بود؛ زیرا در آنها تفسیرهای تازه‌ای از «ژنو ۱» ارائه شده بود.

جالب اینکه اعلام برگزاری کنفرانس ریاض، از زبان وزیر خارجه قطر صورت گرفت تا نزدیکی بیشتر دوحه و ریاض را نشان دهد. از همین‌جا بود که مسئله اخوان‌المسلمین در تفکر سعودی‌ها به مسئله‌ای درجه دوم تبدیل شد و جای خود را به مسئله‌ای به نام «خطر ایران» داد.

همچنین با وجود اینکه قاهره و ریاض سعی می‌کنند روابط‌شان را حفظ کنند و همواره بر اهمیت آن تأکید دارند؛ اما وضعیت، به‌خصوص از زمان روی کارآمدن ملک‌سلمان، متفاوت شده است. کمک‌های اقتصادی عربستان به مصر کاهش پیدا کرد و اختلاف دو کشور نیز به موازات آن بیشتر آفتابی شد. در کنفرانس اتحادیه عرب، سخنان ملک‌سلمان با سخنان السیسی کاملا از هم فاصله داشت. مسئله دو جزیره «تیران» و «صنافیر» در اصل تلاش مصر برای حفظ ائتلاف با عربستان بود؛ مسئله‌ای که در داخل هزینه زیادی را برای السیسی به همراه داشت. مصر همچنین از دخالت نظامی روسیه در خاک سوریه به‌شدت حمایت کرد و این در حالی بود که این کشور به صورتی کم‌رنگ از دخالت نظامی عربستان در یمن پشتیبانی کرده بود. حتی قاهره درهای خود را به روی حوثی‌های یمن گشود و یک هیأت از حزب کنگره به رهبری «علی عبدالله صالح» از قاهره دیدن کردند؛ کاری که کاملا خطوط قرمز سعودی‌ها را رد می‌کرد.

با کاهش کمک‌های اقتصادی سعودی به مصر، السیسی به شکلی روشن و به دلایلی غیراقتصادی، خودش را به محور روسیه و ایران نزدیک کرد و هم‌اکنون نیز می‌کوشد درون مجموعه کشورهای عرب، به ایران و روسیه امتیازاتی بدهد.

همچنین در کنار پرونده‌های سوریه و یمن، پرونده لیبی نیز سهم بیشتری در تشدید این اختلافات داشت زیرا السیسی از ژنرال «حفتر» حمایت نظامی و سیاسی می‌کند و او را رأس مبارزه با اخوان‌المسلمین در این کشور می‌داند. حال آنکه ریاض نمی‌خواهد مسائل لیبی را به سرنوشت فردی به نام ژنرال حفتر گره بزند و به‌همین‌دلیل عربستان به قطر، ترکیه، ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی پیوست که از دولت طرابلس حمایت می‌کنند.

**مرزهای اختلاف**

چند نشانه وجود دارد که در چند روز اخیر شکاف بین دو کشور را عمیق‌تر از همیشه کرده است. از جمله:

۱- مشارکت چهار نفر از مراجع بزرگ مذهبی مصر (شیخ الازهر، مفتی مصر، مشاور رئیس در امور دینی و مفتی سابق) در کنفرانس «گروزنی» که در پایتخت چچن برگزار شد و در آنجا «وهابیت» را خارج از تعریف اهل سنت قرار داد. این اقدام به معنای پیامی آشکار از سوی السیسی به ریاض بود تا اعلام کند قدرت رقابت با ریاض را نه‌تنها در امور سیاسی بلکه در امور دینی هم دارد!

واقعیت این است که عربستان شاید درباره بسیاری از مسائل کوتاه بیاید، اما در مسئله مرجعیت دینی هرگز کوتاه نخواهد آمد. شگفت اینکه ریاض همان خنجری را که در پشت اخوان‌المسلمین در مصر فرو کرده بود، حال از سوی السیسی در همان کشور می‌خورد.

۲- دیدار سامح شکری با همتای ایرانی خود در حاشیه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد و دیدارنکردن همراهان السیسی با هیأت‌های سعودی. می‌دانیم که دو هیأت بلندپایه سعودی به رهبری «امیر بن‌نایف» و «عادل الجبیر» در نیویورک حضور داشتند.

۳- واکنش احتیاط‌آمیز مصر به تصمیم کنگره مبنی‌بر لغو وتویی که «باراک اوباما» درباره قانون «جاستا» کرده بود. بیانیه وزارت خارجه مصر دراین‌باره تنها به این اکتفا کرد که «مصر با دقت تصمیم کنگره و تأثیرات احتمالی آن را در سطح روابط بین‌الملل بررسی می‌کند». این موضع‌گیری به صورتی کامل میزان اختلافات بین ریاض و قاهره را نشان می‌دهد.

با همه توضیحاتی که داده شد، هنوز نمی‌توان گفت بین دو کشور وضعیت بحرانی است یا نوعی افتراق سیاسی به وجود آمده زیرا ریاض همواره سیاستی آرام و غیرتشنج‌زا را در روابط خود با کشورهای عرب داشته است. همچنین عربستان قصد ورود به یک بحران سیاسی با مصر را ندارد. ازاین‌رو به نظر می‌رسد ریاض سیاست دورشدن تدریجی را در پیش گرفته باشد بدون اینکه این امر به قطعی کامل روابط منجر شود؛ درست مثل رابطه‌ای که این کشور درحال‌حاضر با قطر دارد.

درمقابل السیسی تلاش می‌کند هزینه سکته‌ای که در روابط دو کشور به وجود آمده را از طریق پرونده‌های دیگر از جمله همکاری‌های اقتصادی مشترک جبران کند. بااین‌حال این مسئله کاملا روشن است که طرفین روزبه‌روز از هم دورتر شده و امروزه به دو دیدگاه کاملا متفاوت رسیده‌اند، به‌گونه‌ای که ریاض احساس می‌کند توسعه نفوذ ایران «خطر بزرگ» برای منطقه بوده، حال آنکه السیسی احساس می‌کند اخوان‌المسلمین «بزرگ‌ترین خطر» برای منطقه و کل کشورهای عربی است.

**منبع: الجزیره**

---

# چپ آمریکایی سزاوار بهتر از جیل استاین است

کیت آرونوف

اگر سیاست عرصه نزاعی برای کسب منزلت اخلاقی بود، برنی سندرز و حزب سبز اکنون کنترل کامل قوه‌های سه‌گانه دولت را در اختیار داشتند، اما متأسفانه، قضیه از این قرار نیست. درست همچون سندرز، جیل استاین، رهبر حزب سبز، نیز به یک سمبل بدل شده است. رادیکال‌ها و ترقی‌خواهان بحق از آنکه بخواهند با اکراه بین دو گزینه بد یکی را انتخاب کنند، خسته شده‌اند. دراین‌میان، به نظر می‌رسد کارزار استاین در حال ارائه بدیلی برای این وضعیت است. جایی دورتر از شر دوگانه نولیبرالیسم جنگ‌طلب و ناسیونالیسم سفید، حزبی ایستاده که می‌تواند صادقانه ادعا کند در قبال مطالباتی به‌راستی مترقی متحد شده است؛ مطالباتی از جمله گذار صددرصدی به انرژی‌های تجدیدپذیر تا سال ۲۰۳۰، رد پیمان شراکت ترنس‌پاسیفیک و افزایش حداقل دستمزدها به ۱۵ دلار. این همان تغییراتی است که می‌تواند موجد تفاوت‌هایی اساسی در زندگی پایین‌ترین قشر شهروندان آمریکایی باشد و به طرز بالقوه‌ای سیاره تحت سکونتمان را از یک فروپاشی زیست‌محیطی نجات دهد، اما خبر بد آن است که استاین یا حزب سبز نمی‌توانند منشأ این تحولات باشند. دلیل آن نیز مشخص است. مسیر پرافت‌وخیز حزب سبز به سمت کرسی ریاست‌جمهوری مملو از همان تله‌هایی است که دامن‌گیر سیاست‌های متعارف حزب دموکرات شده است: تکیه بیش از حد بر جایگاه ریاست‌جمهوری و فرایند صرف انتخاباتی و امتناع از برعهده‌گرفتن مسئولیت آن سنخ سازماندهی عمیق سیاسی و اجتماعی که برای تغییر وضعیت بازی در این عرصه‌ها ضروری است. برایند این وضعیت برای سبزها، سیاستی است که بیش از آنکه در سودای به‌دست‌آوردن قدرت دولتی باشد، دل‌مشغول به حق‌بودن است.

به قول آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیایی، «اگر کسی خواستار تحول در وضع موجود است، باید به طرز سهمناکی، تمامی توجه خود را قاطعانه معطوف شرایط جاری کند». امروز، آن شرایط از این قرارند: سندرز، سوسیالیستی خودخوانده، همین اواخر با کسب ۱۲ میلیون رأی در سطح ملی و ۴۶ درصد از آرای نمایندگان متعهد حزب دموکرات، در ۲۲ ایالت پیروز شده است. او همچنین بنا بر نتایج نظرسنجی مشترک اکونومیست و مؤسسه YouGov در ماه آوریل، محبوب‌ترین سیاست‌مدار حال‌حاضر ایالات متحده است. از طرف دیگر، جنبش‌های اجتماعی متعدد، از اشغال وال‌استریت گرفته تا جنبش جوانان مهاجر فاقد ویزا موسوم به خیالباف‌ها، دست‌به‌کار تغییر جو سیاسی کشور بوده و پیروزی‌هایی تاریخی نیز به دست آورده‌اند. نشانه‌ها حکایت از استمرار آن انقلاب سیاسی دارد که با جرقه کارزار سندرز به راه افتاد؛ حالا چه با خود سندرز، چه با دیگر رهبران جنبش که هرروز بیش از پیش به این باور می‌رسند حزب دموکرات و مبارزات انتخاباتی عرصه‌هایی تسخیرشدنی هستند. با تمام این اوصاف، استاین پیروز نخواهد شد. در سال ۲۰۱۲، او تنها ۰٫۴ درصد آرا را به دست آورد. موضوع نگران‌کننده‌تر اما وضعیت خود حزب است.

سند رسمی طرح جمع‌آوری اعانات برای حزب سبز که در نوامبر ۲۰۱۵ تنظیم شده، شاهدی بر وضعیت تأسف‌آور مالی این حزب است. اهداکنندگان مالی دسته‌دسته حزب را ترک کرده و دلیل این کار خود را نیز ناکارآمدی و کشمکش‌های درونی آن دانسته‌اند. به نوشته تنظیم‌کنندگان سند، «حزب برای ترغیب دوباره اهداکنندگان، نیازمند دست‌کم دو چیز است: یک دلیل خوب برای آنکه همین حالا باید کمک کرد و البته این باور که کمک به این سازمان حزبی نتایجی عینی و تغییراتی واقعی به بار خواهد آورد؛ ملزوماتی که تحقق آنان برای حزب سبز، اگر نه غیرممکن، اما دست‌کم بسیار دشوار است». در این سند همچنین اذعان شده که حزب با نمایش کمترین هم‌بستگی و اتفاق‌نظر پیرامون اهداف و برنامه‌هایش، قادر نخواهد بود افراد زیادی را جذب خود کرده یا در صفوف خود حفظ کند. بنابراین اگر بخواهیم به زبان سند خود حزب سخن بگوییم، سبزها هیچ برنامه‌ای برای به‌دست‌آوردن قدرت ندارند. این در حالی است که من در مراودات اخیر خود دریافته‌ام به باور قاطبه چپ‌گرایان، آنچه چپ امروز نیاز دارد، طرح و برنامه‌ای برای انتخابات و غیر آن است.

برای کمپین استاین اما سیاست کارزار ایدئولوژی و نه قدرت است که مستلزم هیچ برنامه عینی‌ای نیست. استاین به‌تازگی در مصاحبه‌ای مدعی شده اگر برای استقرار قدرت ناچار از شکست در انتخابات باشیم، باید این کار را انجام دهیم، اما واقعیت آن است که چپ هیچ‌گاه به اندازه امروز نیازمند آن نبوده تا به پیروزی فکر کند؛ آن‌هم با اتکا به هر وسیله‌ای، از جمله حزب دموکرات که بتواند هدف را توجیه کند. از طرف دیگر، اگر تاریخ تغییر و تحولات در ایالات متحده برای ما درسی به‌همراه داشته باشد، این است که از نیو دیل گرفته تا جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان، کارزار انتخاباتی تنها عامل و رکن اساسی سیاست نیست؛ بلکه صرفا یک عرصه مبارزاتی در میان خیل انبوهی از امکان‌هاست. راهپیمایی، اعتصاب و نافرمانی مدنی همواره محل عرضه مؤثر قدرت طبقات کارگر بوده‌اند که از مسئله حق رأی زنان تا اصلاحات مهاجرتی، به پیروزی‌های کلیدی دست یافته‌اند. دراین‌میان و در شرایطی که سندرز کمپین خود را در چارچوب بسط و ادامه مبارزات جنبشی به عرصه انتخاباتی طرح‌ریزی کرده بود، استاین مبارزات بحق یک حزب حاشیه‌ای را مترادف با موفقیت می‌داند. شاید بزرگ‌ترین اشتباه استاین آن باشد که یک کارزار بیهوده انتخاباتی و حضور چهار سال یک‌بار در حوزه‌های رأی‌گیری را با انقلاب اشتباه گرفته است. نامزدی او توجه‌ها را از آن دست اقدامات آهسته، اما پیوسته‌ای که سازمان‌دهندگان و منتقدان ترقی‌خواه فرایند انتخاباتی به منظور تغییر قوانین بازی در پیش گرفته‌اند، منحرف می‌کند. استاین همچنین با بت‌سازی از جایگاه حاشیه‌ای و بیرونی حزب متبوعش، در حقیقت دیدگاه‌های مخاطره‌آمیز و کوتاه‌بینانه موجود درباره توانایی‌ها و دستاوردهای عینی چپ را تقویت می‌کند.

۵۳ درصد از آمریکایی‌ها خواهان افزایش حداقل دستمزدها بوده و تقریبا همین تعداد خواهان افزایش میزان حداقلی دستمزدها به ۱۵ دلار در روز هستند. ۴۳ درصدی از جنبش عدالت‌طلبی سیاهان حمایت می‌کنند. نگرانی‌ها درباره گرمایش جهانی به بالاترین میزان در هشت سال گذشته رسیده است. در مواجهه با تیراندازی‌ها و خشونت‌های هرروزه پلیس و همچنین فجایع اقلیمی پیش‌رو، چپ ناگزیر از پیروزی است. چنین امری مستلزم رخنه در تمامی سطوح دولتی و به‌کارگرفتن تمامی فرصت‌ها و امکانات موجود است. همان‌طور که کمپین سندرز به وضوح نشان داد، چپ امروز به بالاترین میزان محبوبیت و قدرت خود در دهه‌های گذشته رسیده است. اکنون این شانس وجود دارد که صدها نفر از رهبران ترقی‌خواه و چه‌بسا رادیکال برای مناصب محلی و دولتی انتخاب شده و چالشی جدی در قبال آن‌دست کرسی‌های مجالس ایالتی، شوراهای شهر و حتی سنا باشند که مدت‌هاست در قبضه حامیان وضع موجود است. این نیروها وقتی به جنبش‌های ستیزه‌جوی مردمی متصل شوند، قادر خواهند بود فضای سیاسی را در مخالفت با کاسب‌کاری معمول دموکرات‌ها، به سمت‌وسوی جامعه‌ای عادلانه‌تر متحول کنند. نتیجه آنکه ترامپ و کلینتون جایگزین دارند، اما باید مطمئن بود که این بدیل نه از جانب جیل استاین و نه تا انتخابات ماه نوامبر ظهور نخواهد کرد.

**منبع: In These Times**

---

نگاه

## پوتین خودبزرگ‌بینی ندارد

سابقا رسم بر این بود بگویند همه راه‌ها به رم ختم می‌شوند. اما امروزه به نظر می‌رسد همه راه‌ها به روسیه ختم می‌شوند، یا به «ولادیمیر پوتین».

روسیه یکی از بازیگران اصلی در جنگ داخلی سوریه و مناقشات جاری در شرق اوکراین است. هکرهای روس به دست‌اندازی به شبکه‌های رایانه‌ای ایالات متحده متهم شده‌اند. حکومت روسیه به تلاش برای اعمال نفوذ در انتخابات آمریکا و تفرقه‌افکنی در اتحادیه اروپا و تضعیفش متهم شده است.

با وجود این، وقتی ولادیمیر پوتین ۱۶ سال پیش قدرت را در دست گرفت، به نظر می‌رسید خواهان روابط نزدیک دوستانه با غرب است. «بیل کلینتون»، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، از او به‌عنوان مردی «باهوش» که «پتانسیل‌های زیادی» دارد، صحبت می‌کرد. اما تمجیدها جای خود را به تقابل داده‌اند؛ آن هم با فهرستی از اختلافات به بلندای زمستان روسیه: جنگ داخلی سوریه، اوکراین، افزایش اعضای پیمان ناتو و سیستم دفاع موشکی.

«ولادیمیر پوزنر»، گزارشگر کهنه‌کار، معتقد است «حسی قوی وجود دارد که آمریکا می‌خواهد ثابت کند تنها ابرقدرت است که اگر روسیه حاضر نشود از فرامین ایالات متحده پیروی کند باید جریمه کلانی بپردازد». او ادامه می‌دهد: «رهبران روسیه به توسعه لاینقطع پیمان ناتو به چشم یک تهدید واقعی نگاه می‌کنند که شاید وارد نباشد. شما دارید به ما فشار می‌آورید، پس ما هم به شما فشار می‌آوریم و ما هر کاری در توانمان باشد انجام می‌دهیم تا دنیا را به همان اندازه که شما به کام ما تلخ کرده‌اید، به کامتان تلخ کنیم».

«آندری کرتونوف»، رئیس شورای روابط خارجی روسیه، نیز می‌گوید: «روابط ما در زمان جنگ سرد بد بود، ولی در آن زمان روابط کمابیش باثبات بود چون می‌دانستیم طرف مقابل چه می‌خواهد. قوانین بازی برای هر دو طرف مشخص بود؛ امروز ولی وضع کاملا متفاوت است. برای همین شاهد ثبات در روابط نیستیم. این چیزی است که باعث خطرناک‌شدن وضعیت می‌شود. شاید حتی از زمان جنگ سرد هم خطرناک‌تر باشد».

«لئونید راژیخوفسکی»، کارشناس سیاسی، شرایط را این‌گونه توضیح می‌دهد که «سیاست خارجی روسیه فقط بر کسب احترام آمریکا متمرکز شده؛ سیاست خارجی ما هیچ بعد دیگری ندارد. منظورم از احترام تعریف روسی این کلمه است: مردم به شما احترام می‌گذارند چون از شما می‌ترسند». او بر این باور است: «پوتین فقط یک هدف را دنبال می‌کند: او در ابتدا به آمریکایی‌ها می‌گوید گورشان را گم کنند، سپس آنها را وادار می‌کند تا در برابرش تعظیم کنند و بگویند ما می‌خواهیم با شما دوست باشیم».

«یکاترینا شولمان»، دیگر کارشناس علوم سیاسی، هم معتقد است: «قطعا، افراد و شخصیت‌ها را نباید نادیده گرفت. اما در نظر داشته باشید نخبگان سیاسی فعلی روسیه از مردهای بالای ۶۰ سال تشکیل شده‌اند. آنها از نظر تربیتی، روحیات، ارزش‌هایشان، آموزش و جهان‌بینی خیلی به یکدیگر شبیه هستند. برای همین گذاشتن یکی به جای دیگری فرق زیادی در امور ایجاد نخواهد کرد». او ادامه می‌دهد: «پوتین جنون خودبزرگ‌بینی دارد و اعتقاد راسخ دارد هیچ‌کدام از رهبران غربی حتی یک‌دهم او هم سیاست نمی‌فهمند؛ اما درعین‌حال از آن آدم‌ها نیست که پنجره طبقه هجدهم را باز می‌کنند و می‌گویند می‌توانیم پرواز کنیم و بعد هم بیرون می‌پرند. او هیچ برنامه‌ای برای انداختن یک بمب هیدروژنی روی واشنگتن ندارد. خودشیفتگی یک چیز است و میل به خودکشی چیز دیگری. او میلی به خودکشی ندارد».

**منبع: بی‌بی‌سی**

---

ادامه از صفحه ۹

## «پالت» به قرنطینه می‌رود

**روزبه:** خیلی‌های دیگر بودند که از ما تشکر کردند، مثلا بی‌بی کسرایی، دختر سیاوش کسرایی. این وظیفه ماست. رفقای من اکثرا موزیسین‌هایی بودند که با هم موسیقی پست‌مدرن می‌زدیم و آنسامبل‌های عجیب می‌ساختیم. آنها موضع سفت و سختی دارند و می‌گویند تو که سخیف شده‌ای. اما من سینه سپر کردم که شما اشتباه می‌کنید، این کار ما کاملا انسانی است. برای همین بشخصه نه‌تنها نمی‌ترسم، بلکه کاملا موافق این کاورها هستم. برای اینکه به مهیار شجاعتی داد تا روی ویولنسل کارهایی انجام دهد که شاید خودش نداند به خاطر این کاورهاست، بقیه بچه‌ها هم همین‌طور.

**امید:** اصلا همین آنالیزکردن آنها باعث می‌شود دانش ما برای ساختن یک قطعه دیگر کلی بالا برود. این رویه‌ای است که ما پیش گرفته‌ایم و قطعا در هر آلبومی یک کاور خواهیم داشت.

**درباره موج جدید موسیقی تلفیقی که حدودا در سال ۹۱ راه افتاد صحبت کنیم. امید، می‌دانم که کار گروه «اوهام» را خیلی دوست داشتی و دنبال می‌کردی و در مراسم رونمایی آلبوم «اوهام» هم آمده بودی. می‌خواهم درباره «اولین‌ها» صحبت کنی. در ذهنت اسم چه کسانی به‌عنوان اولین‌ها که تحت‌تأثیرشان بودی وجود دارد؟ اصلا چرخه اولین‌ها در موسیقی تلفیقی را چطور در ذهنت چیده‌ای؟**

**امید:** از هنرمندانی که از قدیم دوست‌شان داشتم، می‌توانم «مهرپویا» را نام ببرم و معتقدم این موسیقی که نامش را تلفیقی گذاشته‌ایم، از آنجا آمده است. امثال مهرپویا و فرهاد و حتی مرتضی محجوبی سرآغاز موسیقی تلفیقی بودند. اما این موجی که می‌گویی، فکر می‌کنم از «اوهام»، «رامین بهنا»، «عماد بنکدار» که آلبوم «ارگ» را منتشر کرد و «محسن نامجو» که اصلا در موسیقی جنگی به پا کرد، شروع شد. نامجو جاده صاف‌کن خیلی‌ها بود و به نظرم هیچ‌وقت نتوانست آن دوره خود را تکرار کند.

**روزبه:** من نامجو را دیرتر شناختم، چون همیشه بُعد موسیقی برایم جذاب‌تر بود. اولین آلبومی که خیلی توجه من را جلب کرد، آلبوم پیتر سلیمانی‌پور بود.

**امید:** بله، پیتر و کریستف رضاعی هم در این جریان خیلی مهم بودند...

**روزبه:** یا آلبوم «سیر» مسعود شعاری. کارهایی که نشر «هرمس» در آن دوره انجام داد خیلی جذاب بودند. من با ماکان اشکواری همکلاسی بودم و او آن سال‌ها یک سلکشن از قطعاتی که در این ژانر منتشر می‌شد درست کرده بود و سی‌دی آن را به آدم‌های مختلف می‌دادیم تا گوش کنند. قطعاتی از پیتر، عماد بنکدار، حتی گروه فوزان و... و می‌گفتیم اینها موسیقی‌های نسل جدید هستند.

**امید:** آن سال‌ها یک نقد راجع به نامجو خواندم که نویسنده در آن نقل‌قولی از یک فیلسوف کرده بود و نوشته بود: هر چیز جدید و متفاوتی که می‌آید، در ابتدا با آن مخالفت می‌شود، بعد آدم‌ها با آن راه می‌آیند و بعد مثل یک امر انکارناپذیر پذیرفته می‌شود. حتی ما هم در این پنج سال این را تجربه کردیم؛ یک روزی این برای منتقدان و آهنگ‌سازان قدیمی عجیب بود که مگر می‌شود کلارینت و آواز ایرانی در کنار هم باشند؟! اما الان سازی مثل کنترباس مثل یک امر انکارناپذیر، وارد آنسامبل سنتی ایرانی شده است.

**درواقع این اتفاقات به‌نوعی جریان را عوض کردند. به‌هرحال مشاهیر موسیقی سنتی همیشه موضع بالا و عموما نگاه تحقیرآمیز داشتند. اما الان آنها در تلاشند تا خودشان را به این مسیر نزدیک کنند. چون می‌دانند جامعه مخاطب این‌روزها، به این سمت گرایش پیدا کرده است.**

**امید:** در واقع متوجه شدند مثلا اگر کنترباس را کنار سه‌تار بگذاریم، هیچ اتفاق بدی برای کسی نمی‌افتد. این اواخر که به کنسرت سهراب پوریاظری رفتم، دیدم آرین کشیشی آنجا گیتارباس می‌زند.

**دوره کاری شما مصادف شده با دوره‌ای که تینیجرها تقریبا به جز افرادی مانند آرمین و تتلو و یک تعداد از رپرهای دیگر، بقیه را پس می‌زنند. شما که آن‌قدر دغدغه همراه‌کردن و نشان‌دادن مسیر به مخاطب را دارید، این جغرافیای مخاطب در ذهن شما هست که بخواهید آنها را هم در آینده به خودتان نزدیک کنید؟**

**امید:** کار سختی است. البته هستند کسانی در این سن که مخاطب ما هستند، اما بیشتر این قشر به موسیقی رپ گوش می‌کنند. یک نکته اینکه می‌ترسم ما هم کم‌کم شبیه همان استادهایی که گفتم شویم و بگوییم مگر می‌شود به این نوع موسیقی‌ها گوش کرد؟! اما ما نباید بترسیم. به نظرم وظیفه ما این است که شبیه آنها نشویم و بتوانیم اتفاقاتی را که به‌سرعت در دنیای موسیقی می‌افتد بپذیریم. موسیقی الکترونیک را وارد فضای موزیکمان کنیم، بتوانیم موسیقی‌هایی را که حتی با شنیدنشان دیوانه می‌شویم بپذیریم و اشتباهات استادانمان را تکرار نکنیم.

**دو، سه سال اولیه فعالیت «پالت»، شما پیشنهادهای زیادی برای کنسرت داشتید، اما با این نگاه که چیز جدیدی برای ارائه ندارید، ترجیح می‌دادید کنسرتی برگزار نکنید، ولی این‌روزها آن نگاه خیلی به سمت فضای بیزینسی و کنسرت‌های پی‌درپی رفته است. چرا این‌قدر نگاهتان عوض شده است؟ آیا قرار است به «چهارتار» برسید که آن‌قدر کنسرت گذاشت که مخاطب خود را اشباع کرد؟**

**امید:** راستش را بخواهید فکر می‌کنم ما مجبوریم که بیشتر کنسرت بگذاریم. این نگاه بیزینسی که می‌گویی، الان جدی‌تر است، چون الان شغل ما موسیقی است و ما برای اینکه بتوانیم فعالیت کنیم، مجبوریم کنسرت بگذاریم. آن زمان خیلی از روی احتیاط جلو می‌رفتیم.

**روزبه:** یک دلیل دیگر هم داشت، آن زمان اوایل کارمان بود و تعجب کرده بودیم و نمی‌توانستیم آن را به‌راحتی هضم کنیم.

**فکر می‌کنید این فعالیت‌ها، به موفقیت و جایگاه اجتماعی «پالت» ضربه‌ای وارد نمی‌کند؟**

**امید:** برای خودمان هم موضوع جدیدی است؛ مراقب پالت هستیم اما به‌هرحال ما نمی‌توانیم به هم بگوییم تو هیچ کاری نکن و ۳۰ سال از زندگی خودت را بگذار و فقط این صدا را تولید کن!

**به‌دلیل اشباع‌شدن از موفقیت نیست؟**

**روزبه:** نه. آدم از موفقیت اشباع نمی‌شود؛ اما از تکرار اشباع می‌شود.

**معمولا این‌طور است که وقتی بین اعضای گروه مشکلاتی به وجود می‌آید، کم‌کم شروع به تولید آلبوم‌های انفرادی می‌کنند و نتیجه این می‌شود که گروه دیگر نمی‌تواند به فعالیت خود ادامه دهد؛ اما این‌طور که مشخص است، شما با توجه به اتفاقات این‌چنینی، هوشمندانه عمل کرده‌اید و تصمیم گرفته‌اید ریسک کنید و خودتان را در دل خطر بیندازید تا بتوانید از «پالت» که مطمئنا دغدغه اصلی همه شماست، محافظت کنید.**

**امید:** بله و در تأیید حرف شما می‌خواهم بگویم که اصلا «پالت» و تک‌تک ما کمی به نفس بیشتر احتیاج داریم. اصلا خود روزبه به‌عنوان کسی که کارهای «پالت» خیلی روی دوشش است، خسته می‌شود و این استرس نمی‌گذارد فکر کنیم. به نظرم الان «پالت» باید یک‌مقدار آرام شود تا بتواند بیشتر دوام بیاورد. مطمئنا اینکه دائما کنار هم باشیم اصطکاک ایجاد می‌کند.